

کالبدشناسی نظریه اجتماعی*

سخنران: دکتر عماد افروغ

مقدمه

فلسفه سیاسی - اجتماعی محقق مطرح می‌شوند. ابعاد هنجاری در واقع همان ابعاد دستوری^۱ هستند که ارزشها از مؤلفه‌های اصلی آن محسوب می‌شود. معمولاً جامعه‌شناسان بین هنجار، ارزش و جهان‌بینی ارتباطی را در نظر می‌گیرند که علاوه بر ارتباطی که این مؤلفه‌ها با هم دارند، در اجتماع نیز این ارتباط، قابل ردیابی است. اما همیشه شکافی بین ارزشها و هنجارها وجود دارد که ریشه آن در عوامل اجتماعی است. مثلاً فرد، گاهی می‌تسد ارزشهای شخصی خود را که برخلاف هنجارهای جامعه است ابراز کند و یا از روی مصلحت پنهان کاری می‌کند و گاهی نیز اغوا می‌شود و فریب می‌خورد.

الف. رهیافت پوزیتویستی

اساساً تمام حرف پوزیتویست‌ها این است که واقعیات از ارزشها جداست. به زعم

هر نظریه اجتماعی سه مؤلفه ضروری دارد. اولین مؤلفه، تئوری شناخت است یعنی در رابطه با شناخت از چه پارادایمی بهره می‌جویم؟ پارادایم هم که می‌گویم، آنرا به معنای دقیق کوهنی آن به کار نمی‌برم و نمی‌خواهم در دام مفهوم کوهنی پارادایم و بحث‌ها و مناقشات پیرامون آن فروغلطم. من پارادایم را به عنوان یک دیدگاه، یک چشم‌انداز و چارچوب با اصول موضوعه و مبانی هستی‌شناسی خاص خود به کار می‌برم. در رابطه با شناخت سه پارادایم و جریان غالب وجود دارد: ۱- پوزیتویسم ۲- هرمنوتیک ۳- رئالیسم.

در عین حال دو مؤلفه دیگر هر نظریه اجتماعی عبارتند از: ابعاد عاطفی و احساسی پژوهشگر و ابعاد هنجاری. در بررسی نظریه اجتماعی به انگیزه‌ها، احساسات، نیات و علقه‌های محقق هم باید توجه داشت. بحث فاعل‌شناسا یکی از مهم‌ترین مباحث تاویلگران یا تفسیری‌هاست. ابعاد هنجاری نیز هم در جامعه و هم در اجتماع علمی و هم در

پوپر هم به این معنا پوزیتیویست است. حداقل در مقام داوری داده‌ها، دیدگاه پوزیتیویستی دارد. حتی کسی مثل مارکس هم با ماتریالیسم تاریخی خود که دیدگاهی غیرپوزیتیویستی است، ارادت خاصی به نگرش علمی (پوزیتیویستی) دارد که این خود نشانه‌ای از تناقض در آراء اوست. ادعای پوزیتیویستها این است که اگر فارغ از ارزش سعی کنیم واقعیات را بشناسیم، نزاع‌ها حل می‌شود. چرا که آنچه بر سر بشر آمده و دعوای و نزاع‌های علمی بر سر ارزش و هدف در نگرفته است؛ بلکه نزاع بر سر ابزارها و شناخت عینی واقعیات بوده است. در این رابطه آنها دو تعبیر را یکسان به کار می‌برند یکی واقعیت - ارزش^۳ و دیگری^۴ ابزار - اهداف. می‌گویند اگر ما واقعیت را با ابزار مناسب بشناسیم، مشکلی به وجود نمی‌آید. به همین دلیل واژه‌ای ایجاد می‌شود به نام دانشمند سیاستگذار^۵ یعنی تنها این دانشمندان هستند که قدرت تشخیص واقعیات و ابزارها را به لحاظ علمی دارند و اینها هستند که می‌توانند بر پایه شناخت علمی فرد سیاستگذاری کنند و به رفع مشکلات اقدام نمایند. نگاه اثباتی کنت هم همین بوده است در نقد این گفتار می‌توان این پرسش را مطرح کرد که محک و هلاک درستی شناخت شما

آنها ما می‌توانیم واقعیات را منهای ارزشهای مان، منهای هنجارها و فلسفه سیاسی مان، آن‌چنان که هستند بشناسیم و ارزشهایمان را در امر شناخت دخالت ندهیم. در بین پوزیتیویست‌ها دو جریان غالب وجود دارد: ۱- پوزیتیویستهای کلاسیک یا اثبات‌گرایان یا همان فیلسوفان حلقه وین و ۲- نفی‌گرایان^۱. هر دو مدعی هستند که می‌توان فارغ از ارزش^۲ برخورد کرد، با این تفاوت که پوزیتیویستهای کلاسیک از اکتشاف و مشاهده شروع می‌کنند و می‌گویند که ما می‌توانیم بدون نظریه و بدون دخالت دادن ارزشها در تحقیق دنبال کشف واقعیات باشیم، در حالی که پوپر می‌گوید خیر ما در مشاهده خود سرشار از تئوری، نظریه، دغدغه و ارزش هستیم و کار علمی با یک نظریه شروع می‌شود. در هر حال وجه اشتراک هر دوی اینها این است که داوری را به تجربه می‌دهند. اما در پوزیتیویسم کلاسیک، تجربه تنها داور نیست. یعنی ما چندین بار تجربه می‌کنیم، آن وقت ذهن تعمیم می‌دهد. اما پوپر می‌گوید با یک بار رد تجربی تکلیف یک نظریه معلوم می‌شود. اگر گزاره ما مبطل نظریه نبود که هیچ، اما اگر رد کرد، کل یک نظریه باطل می‌شود. نکته حائز اهمیت دیگری که در مبحث پوزیتیویست‌ها است، این است که آنها قائل به وحدت علوم در روش هستند و تفاوت علوم را تنها در کمیت و پیچیدگی می‌دانند نه در کیفیت و تفاوت نوعی داشتن.

1. Negativists

2. Value Free

3. Fact-Value

4. Means - ends

5. Policy Scientist

داریم. در نهایت اینکه به بیان «برایان فی» بین علوم اجتماعی اثبات‌گرا، کنترل فنی و صنعتی‌گرایی^۴ ارتباط لاینفک وجود دارد و نمی‌توان یکی از این سه را بدون دوتای دیگر خواست.

ب. رهیافت هرمنوتیک

بحث هرمنوتیک مبتنی بر ارتباطات، کنش و تفسیر است و فرض بر این است که کنش انسان آگاهانه و مبتنی بر تفسیر است. کنش انسانی بر پایه نیت است و فهم این نیت از طریق تفسیر کنش کنشگران ممکن است و برای این کار، باید یک سری مناسبات و ارتباطات را دریافت و برای ارتباط، زبان و درک آن لازم است. مسئله اساسی این است که بسیاری از کسانی که بحث کنش را مطرح می‌کنند؛ به زمینه‌ها و قواعد حاکم بر کنش انسانی واقف هستند. به هر حال ما در یک زمینه اجتماعی کنش می‌کنیم و اصطلاح قواعد رفتاری هم در همین ارتباط مطرح می‌شود. یعنی به رغم آگاهانه بودن کنش، به قواعد هنجاری حاکم بر آن هم توجه می‌شود. مقام کسانی که در این وادی کار می‌کنند مانند روش‌شناسان مردمی^۵ به این مناسبات زمینه‌ای توجه دارند و فهم کنش کنشگر را از طریق درک زمینه‌ها و بسترها میسر می‌دانند.

چيست؟ ممكن است اقتصاددانان بگویند: کارآیی و مثرتر بودن خوب سؤال اینجاست که مگر نه اینکه خود کارآیی هم محک و ملاک می‌خواهد؟ یعنی کارآیی^۱ یا نسبت به چه چیزی؟ داورسنجش کارآیی چیست؟ یعنی شما باز ارزشهای خود را در امر تحقیق دخالت می‌دهید. برایان فی می‌گوید این ارتباط عملی یا ربط تئوری با عمل و آمیختگی تئوری اجتماعی با مسائل هنجاری و ارزشی تنها به انگیزه محقق بر نمی‌گردد. بلکه در نوع نگاه پوزیتیویستی یک هویت ساختاری^۲ یا یک ضرورت ساختاری وجود دارد. شما وقتی تبیین می‌کنید می‌توانید پیش‌بینی کنید و در نتیجه می‌توانید امور را دستکاری و کنترل نمایید. یعنی این نوع نگاه نمی‌تواند شناخت محض باشد. کنت هم به عنوان پدر دیدگاه اثباتی همین را می‌گفت. ضمن اینکه این نگاه کنترلی ملزومات خاص خود را دارد. مثلاً نخیه پرور است. یعنی به کسانی که بتوانند ابزارهای شناخت علمی را به درستی به کار ببندند فضیلت و جایگاه ویژه می‌بخشد و تلاشش اشاعه عقلانیت صوری و حاکم کردن آن است. هم‌چنین پوزیتیویسم، نوعی نگاه علت‌گرا و جبرمدار دارد که بر اساس آن انسان مسلوب الاختیار و فاقد اراده آزاد و مستقل است. در حالی که در اجتماع، سیستم‌ها یک سیستم باز است. خصوصاً این که با عاملیت^۳ یا کنشگر خلاق سر و کار

1. efficiency

2. Structural identity

3. Agency

4. industrialism

5. Ethnomethodologists

هم توجه داشته باشیم. رئالیست‌های مشهور یکی «بسکار» است و یکی هم «سایر» در عین حال براین فی هم در این دیدگاه قابل ارزیابی است. این پارادایم، هشت مفروض دارد: ۱- جهان مستقل از معرفت ما وجود دارد. ۲- معرفت ما از جهان خطا بردار و سرشار از تئوری است معرفت ما آئینه‌سان نیست که ناب باشد و کاملاً با واقعیت برابر باشد. مشاهدات ما مسبوق به تئوریا و ارزش‌هاست. بنابراین مفاهیم صدق و کذب نمی‌تواند معرفتی منسجم از جهان ایجاد کند. ملاک معتبر و جهان شمول نداریم. این دیدگاه بیشتر عوامل علی را می‌نگرد و نه رابطه اعدادی را برخلاف دیدگاه پوزیتیویستی که فرض را بر صدق و کذب اعدادی گذاشته است و تکیه همت خود را بر کشف هماهنگی‌ها و نظم‌ها و همگونی‌ها، یعنی کشف نموده‌ها قرار داده است، رئالیست‌ها به دنبال بودها و روابط علی هستند ۳- معرفت نه کاملاً متصل و مستمر است - چنان که در دیدگاه پوزیتیویستی بود - و نه کاملاً منفصل ۴- در جهان، ضرورتی^۱ وجود دارد که یک بحث فلسفی است (در دید پوزیتیویستی این ضرورت نفی می‌شود). در نظر رئالیست‌ها موضوعات طبیعی و غیرطبیعی الزاماً برخوردار از نیروهای علی و شیوه‌های عمل و قابلیت‌های خاص‌اند. ۵-

به این معنا علوم اجتماعی تفسیری، نگاه فلسفی‌تری دارد و کمتر خود را اسیر ملزومات روش‌شناسی می‌کند. در عین حال اصحاب هرمنوتیک و انتقادگرایان از همین زاویه به نقد پوزیتیویست‌ها پرداخته‌اند. تاویل‌گرایان، عدم توجه به بحث معنا و اعتباریات را مهمترین ضعف پوزیتیویست‌ها می‌دانند. در حقیقت از آنجا که پوزیتیویست‌ها به پدیده‌ها به منزله اشیاء می‌نگرند، درصدد کشف معنای ذهنی کنشگران نیستند و از طرفی وقتی ما به دنبال درک معنای ذهنی ایزه باشیم، آن را در زمینه‌های مختلف فرهنگی - اجتماعی جستجو می‌کنیم، این زمینه‌مند کردن پدیده اجتماعی است. در صورتی که پوزیتیویست‌ها به دنبال گزاره‌های عام و به دنبال قوانین کلی هستند. وقتی که ما معنای یک پدیده اجتماعی را می‌خواهیم بفهمیم، باید شرایط و زمینه‌های اجتماعی که آن عمل معنی‌دار در آن انجام شده است را درک کنیم و همین درک پدیده‌ها در بستر زمینه‌های اجتماعی، یعنی مهر تایید زدن به تاریخی بودن آن.

ج. رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی یا پارادایم سوم نقطه عزیمت خود را انتقادهای هرمنوتیک‌ها قرار می‌دهند و از آنها استفاده می‌کنند. منتها می‌گویند نقدهای زیادی هم بر تاویل‌گرایان وارد است و ما سعی می‌کنیم به این انتقادهای

جهان تمایز یافته و لایه‌بندی شده است. این لایه‌بندی نه تنها در حوادث، بلکه در ساختارها و موضوعات (ایزدها) نیز وجود دارد. نکته مهم این است که جهان از ساختارهایی تشکیل شده است که حوادث را به وجود می‌آورند. این ساختارها اگر حتی حادثه‌ای را ایجاد نکنند، وجود دارند. یعنی این امکان وجود دارد که روابط علی وجود داشته باشد ولی تحقق خارجی نیافته باشد. این نظر برخلاف نظرگاه پوزیتیویست‌ها می‌باشد که به موجودات، پدیده‌ها و حوادث واقعیت یافته می‌نگرند. ۶- پدیده‌های اجتماعی مثل کنش‌ها، متن‌ها و نهادها، مفهوم محور هستند و قبل از تبیین باید فهم شوند. بنابراین نه تنها باید به تبیین تولید و آثار مادی آنها پرداخت بلکه باید به فهم، مطالعه و تفسیر معانی آنها نیز پرداخت. از این منظر تبیین در خدمت فهم است یعنی در طول هم هستند نه در عرض هم. مثالی «استیون لوکس» در مورد برده‌داری می‌زند. یک بار فهم می‌کنیم می‌بینیم که یک برده از وضعیت خود راضی است. بعد یک سؤال چرایی مطرح می‌کنیم. چرا این برده از وضع خود راضی است؟ و به این ترتیب به شرایط و زمینه‌های اجتماعی این کنش معین می‌رسیم. اگر چه باید این پدیده‌ها را با عطف به چارچوب معنایی مفسر معنا بکنیم، اما این پدیده‌ها مستقل از مفسر وجود دارد. یعنی با توجه به مفروضات ۴ تا ۶، روش‌های علوم

اجتماعی هم وجوه اشتراک و هم وجوه افتراق با علوم طبیعی دارد. ۷- شرایط و روابط اجتماعی تولید معرفت، محتوای آن را متأثر می‌کند. این تاثیر می‌تواند علی باشد و می‌تواند هم نباشد. این مفروض به این معناست که شما نمی‌توانید علم یک جای دیگر را در جای دیگر استفاده کنید. این کار هزینه دارد و باید علمتان را بومی کنید. یعنی معرفت تا حدود زیادی اگرچه نه منحصرأ، زبان‌شناختی است و ماهیت زبان و شیوه ارتباط ما با دنیای اطراف و دیگران، در مورد متعلق آگاهی و ارتباطات، بی تفاوت و بیگانه نیست. نوع زبان ما و نمادهایی که ما در جامعه بکار می‌بریم بر روی آگاهی و معرفت ما تاثیر می‌گذارد. یعنی آگاهی از این روابط در ارزیابی معرفت، امری حیاتی است. ۸- دانش اجتماعی باید انتقادی باشد و باید در برابر ایزه، انتقادی برخورد کرد. باید به منظور توانایی در امر تبیین عالم متوجه تغییر آن بود. یعنی چون هست، پس باید این گونه هم باشد. چون جهان اجتماعی در حال تغییر است، پس باید تبیین هم به این تغییر توجه داشته باشد. پوزیتیویست‌ها می‌گویند این طور هست. پدیده‌ها به طور طبیعی به این شکل هستند. رئالیست‌ها می‌گویند چرا اینجا و این گونه هست؟ یعنی جهت دار هستند.

در خصوص بحث ضرورت که در مفروض چهارم عنوان شد، رئالیست‌ها معتقد به دو دسته روابط هستند. ۱- روابط انضمامی

اتخاذ می‌کند بر علوم اجتماعی او تاثیر به سزایی می‌گذارد. در عین حال رئالیسم تنها در حیطه علوم اجتماعی نیست. بلکه حوزه علوم طبیعی را هم شامل می‌شود. منتها در علوم اجتماعی راحت‌تر و آشکارتر این نظرگاه فهمیده می‌شود. در مجموع اگر بخواهیم از بحثمان نتیجه‌گیری کنیم باید بگوییم که می‌بایست به جامعه، ساختارهای آن، ستنزها و تضادهای ساختاری در آن توجه کرد. ساختارهای جامعه را هر چه هست، چه خوب و چه بد باید مورد مطالعه قرار داد و شرحی تاریخی از مسائل ارائه کرد.

پرسش و پاسخ

فصلنامه: جناب آقای عماد افروغ، همانگونه که می‌دانیم پوزیتیویسم مدعی شناخت محض و ارزش زدائی از دید علمی است، به نظر جنابعالی این ادعا تا چه حد معتبر است؟

دکتر عماد افروغ: به نظر من این دیدگاه سرشار از ایدئولوژی و ارزش است و از آن تجویز می‌ریزد این نحله دارای چند اصل متافیزیکی یا پیش فرض است: ۱- جهان قاعده‌مند است (دارای نظم، قانون و قاعده است) ۲- انسان توانائی شناخت دارد ۳- علم از جهل ارجح است ۴- هیچ چیز بدیهی نیست ۵- پدیده‌های طبیعی علت طبیعی دارند. ۶- همه چیز از حس و ادراک به دست می‌آید. خوب در همین جا تناقضات آشکار می‌شود. اگر می‌گوئید هیچ چیز بدیهی نیست، پس چرا

(مشاهده‌ای) ۲- روابط انتزاعی. روابط ضروری و علی را شما در انضمام نمی‌بیند. ما عوامل اعدادی و انضمامی را در مشاهده و تجربه می‌یابیم. اما در یک بستری از روابط ضروری انتزاعی که توسط ذهن ادراک می‌شود. برای مثال فرض کنید مقداری باروت داشته باشیم قدرت احتراق در ذات باروت است اما برای احتراق نیاز به کبریت یک دکمه و... است. یعنی این احتراق زمانی که عوامل ایجاد کننده احتراق موجود باشد، صورت واقع به خود می‌گیرد. در واقع ضرورت احتراق از مشاهده شرایط احتراق به دست نمی‌آید و این یک مسأله انتزاعی است. آنچه ما را به قبول حکم علی و می‌دارد ذهن است که قدرت احتراق را به صورت بالقوه در باروت درک کرده است.

در عین حال حرف مهم رئالیست‌ها این است که شرایط اجتماعی تولید معرفت، محتوای معرفت را تحت تاثیر قرار می‌دهد. خود اجتماع علمی شما، باید‌ها و نباید‌هایی که در زندگی دارید و فلسفه سیاسی شما، در نوع نگرش و معرفت شما تاثیر به سزایی دارد. این بدان معناست که کسی نمی‌تواند بگوید: من این گرایشات را کنار می‌گذارم و صرفاً می‌خواهم واقعیات را آن چنان که هست بشناسم. حرف اساسی برایان فی همین است که علوم اجتماعی با فلسفه سیاسی پیوند خورده است. نوع هنجارهای محقق و باید و نباید‌هایی که دارد و فلسفه سیاسی که

مدعی است که راه درست این است که ما می‌گوییم ولاغیر، دعوای‌های ارزشی را به شناخت و کاربرد نادرست ابزار فرو می‌کاهد و توجهی به این نکته ندارد که دعوای ساختاری است و لذا به نوعی سیاست را بی‌خاصیت می‌کند. ۴- پوزیتیویسم ابزاری است برای فرادستان، در خدمت آنها و در خدمت توصیه نظام صنعتی علیرغم همه هزینه‌های آن. بنابراین به نظر «برایان فی» بین نظریه اجتماعی و عمل سیاسی رابطه منطقی وجود دارد. این ارتباط در تاویل‌گرایان و انتقادگرایان هم هست. اما اگرچه در پوزیتیویسم این ارتباط ریشه‌ای و جانسوز است در عین حال صاحب‌نظران این بینش جار می‌زنند که چنین ارتباط و پیوندی وجود ندارد و ما می‌توانیم بی‌طرفی خود را حفظ کنیم. به اعتقاد «فی» جهت‌گیری ارزشی فقط در عرصه انتخاب موضوع نیست. در فرآیند تحقیق هم هست اساساً تبیین با جهت‌گیری سیاسی پیوند دارد و ضمن اینکه تبیین نوعی تجویز است.

فصلنامه: به انتقاد هرمنوتیسین‌ها از نحله پوزیتیویسم اشاره کردید، به نظر شما، نحله هرمنوتیک در ادعای خود که فهم کنش انسانی است دچار نقصان نیست؟

عماد افروغ: بله از این منظر نقدهایی بر دیدگاه هرمنوتیک مطرح شده است؛ اول اینکه در این دیدگاه فرض بر این است که همه

این موارد را مفروض گرفته‌اید. دیگر اینکه شما چه طور می‌توانید اثبات تجربی کنید که علم از جهل رجحان است. چه طور می‌توانید ثابت کنید که پدیده‌های طبیعی، علت طبیعی دارند. دیگر اینکه اگر فرض بگیریم که همه چیز از حس و ادراک به دست می‌آید، ناقض همین مفروضات خودشان است. اگر این مفروضات عوض شود، علم شما نیز عوض می‌شود. نهایتاً بحث صدق و کذب تجربیاتشان زیر سؤال رفته است. توانایی تجربه تا چه اندازه است؟ آیا می‌تواند چیزی را اثبات یا رد نماید؟ ما وقتی در حال تجربه هستیم از دلالتی از معانی، مفادها، ارزشها و قراردادها عبور می‌کنیم. اینها انتقاداتی است که از ناحیه اصحاب هرمنوتیک و انتقادگرایان متوجه پوزیتیویسم است. در عین حال «برایان فی» نیز از دیدگاه رئالیستی چهار نقد را بر پوزیتیویسم وارد می‌کند: ۱- ظهور علم اجتماعی سیاستگذار که حاکی از یک جهان در حال صنعتی شدن و عقلانی است و اهمیت و توجهی که به ارزشهای ابزاری می‌کند ۲- نوعی برخورد شیء‌انگارانه با انسان و پدیده‌های اجتماعی که به موجب آن همه چیز تقلیل پیدا می‌کند به شیء و توجهی به نیات و گزینش‌های کنشگر ندارد ۳- این دیدگاه دعوای و منازعات سیاسی را بی‌خاصیت می‌کند، گویی مناقشات سیاست همه بر سر ابزار بوده است و بدین‌سان دیدگاهی اقتدارگرا و ضدپلورالیستی دارد. چراکه با نوعی تجویز

فردی ما است؟ اگر بتوانید این مطلب را به صورت روش‌مند نشان بدهید دیگر تاویل‌گرا نیستید.

فصلنامه: رابطه این تاویل‌گرایی با هرمنوتیک جمع‌گرای هابرماس چیست؟

عماد افروغ: او هرمنوتیک را به کنش ارتباطی بازمی‌گرداند. برای او کنش ارتباطی یک آرزو و یک وضعیت آرمانی است. بر او این ایراد وارد است که این سه نفع یعنی نفع‌ابزاری، نفع‌هنجاری و رهائی بخشی را جزیره‌های جدا از هم دانسته است در حالی که اینها با هم مرتبط هستند. هابرماس به نظر من جدی نیست، هرچند خیلی‌ها او را جدی می‌گیرند. یک انتقادگرا چگونه می‌تواند از دست لیبرال بورژوازی جایزه بگیرد؟ یعنی حرفهای او در خدمت مدرنیسم و لیبرالیسم غربی است. این هابرماس، هابرماس فرانکفورتی نیست. اولاً خرد‌ابزاری را پذیرفته و برخلاف منتقدین عقلانیت‌سوری آن را محدود به عرصه دانش اثباتی نموده و ثانیاً دانش تاریخی و تفسیری او یا عرصه زیست‌جهان‌او بسیار آرمانی و ایدئولوژیک است. هر چند در قالب دانش انتقادی خود می‌خواهد هنوز به فرانکفورتی‌ها پای بند باشد.

فصلنامه: یعنی دیدگاه تجویزی‌ای که دارد و درونما به‌ای‌را که نشان می‌دهد بر مبنای مدرنیته است؟
عماد افروغ: بله هرمنوتیک جناب

کنشها آگاهانه است و در نتیجه به کنشهای ناآگاهانه توجه ندارد و به پیامدهای ناخواسته کنش هم بی‌توجه است. دوم اصحاب هرمنوتیک نگاه می‌کنند به این که فرد چه دلیلی برای انجام عملش دارد و به چرایی این دلیل توجهی ندارند. به عوامل و شرایطی که باعث شده است که فرد این کنش را انجام بدهد و نه آن کنش را بی‌توجه است. سوم اینکه به وجه ساختاری جامعه هم توجهی ندارند. نگاه کلان ندارند. چهارم اینکه به تحول تاریخی هم اهمیت نمی‌دهند. اصحاب هرمنوتیک در معرض این خطر هستند که خودفهمی و احساسات و عواطف خودشان را به جامعه و به کنشگر اجتماعی نسبت دهند. پنجم این دیدگاه محافظه‌کار است فکر می‌کند همه چیز سرچایش است می‌خواهد توصیف بکند و نمی‌تواند واقعیت موجود را به نقد بکشد. البته این ادعای آقای «برایان فی» است و می‌توان مدعی شد که تفسیرهای دیگری هم هستند که جور دیگری فکر می‌کنند و به این نقدهایی که زده شده واقف هستند. در واقع تمام بحث این است که در بسیاری از مواقع فرد به عمل خود و کنشی که می‌کند، آگاهی ندارد. یا به عواقب و نتایج آن واقف نیست. اینجا باید به شرایط و عوامل اجتماعی رجوع کنید. شما هرگاه بتوانید به صورت روش‌مند، نشان دهید که ریشه این کنش اجتماعی تفسیر و نیت فردی است، شما تبیین کرده‌اید. آیا عمل اجتماعی ما تابع نیت

ضرورت مقولات تفسیری و مخالفت با یوزیتویسم ۲- توجه به شرایط تاثیرگذار برکنش، که مردم به آن توجه ندارند (برخلاف هرمنوتیکها) ۳- بین نظریه اجتماعی و عمل اجتماعی ارتباط متقابل وجود دارد به نظر وی حقیقت تا حدی به وسیله ارتباط و شیوه ارتباط تنوری علمی با عمل اجتماعی تعیین می‌شود. برایان‌فی هم چنین ملاکهای دیگری چون سازگاری درونی و سازگاری با قواعد منطقی هم ارائه می‌دهد.

فصلنامه: انتقاد ابطال‌گرایان از یوزیتویسم تا چه میزان آنها را از تجربه‌گرایی دور می‌کند؟
عماد افروغ: اگر در منطق اثبات‌گرایان پس از چندین بار تجربه، ذهن به یک تعمیم استقرایی دست می‌یافت در منطق ابطال‌گرایان، تنوری با یک بار تجربه در مقام داوری باطل می‌شود. یعنی اولاً تجربه در مقام داوری نشسته است یعنی به مراتب تجربه‌گرایی ابطال‌گرایان غلیظ‌تر و شدیدتر از تجربه‌گرایی اثبات‌گرایان است. اما این ظرفیت بالقوه چیست؟ آیا غیر از این است که تجربه، داور می‌شود؟ خوب چطور شد تجربه در مقام کشف وابسته به نظریه بود اما در مقام داوری لباس تنوری را از تن برمی‌کند و مستقل از تنوری به داوری درباره یک نظریه می‌پردازد و آیا این تجربه‌گرایی نیست و حتی خیلی خام‌تر از نوع اول نیست؟ در آراء یوزیتویستهای کلاسیک یکسار تجربه

هابرماس بر پایه مدرنیته است. بر پایه انسانی است که در مدرنیته تعریف می‌شود. اشاره هابرماس به عقل مفاهمای ناظر به این است که حقیقت، ازلی - ابدی نیست. بیایید بنشینید با هم گفتگو کنید هر چه حاصل شد حقیقت است که البته در گفتگو امکان تغییر وجود دارد. اما در هرمنوتیک برایان‌فی، ما می‌توانیم دیالوگ بکنیم، بگذاریم طرف مقابل حرفهای خود را بزند ولی اگر خواسته خود را تشخیص ندهد ما به او می‌گوئیم باید خواسته واقعی تو این باشد (یعنی همان تکلیف رهائی بخش روشن‌فکر) یک روشن‌فکر حقیقی خواسته‌های جمعی را در نظر می‌گیرد. این هرمنوتیک با هرمنوتیک هابرماس فرق می‌کند. برایان‌فی بر اساس همان هرمنوتیک جاری، بحث رهائی‌بخش خود را مطرح می‌کند و مثل هابرماس نمی‌آید هرمنوتیک را در چارچوب مدرنیته مطرح کند و رهائی بخش خود را در جای دیگری مطرح کند.

فصلنامه: از این دیدگاه ملاک داوری یک نظریه اجتماعی چیست؟

عماد افروغ: ملاک داوری این است که یک نظریه اجتماعی تا چه حد توانسته است نیازها و خواسته‌های انسانی و اهداف انسانی را برآورده سازد. باید Practical Intention باشد. نیت عملی داشته باشد، ره‌آورد داشته باشد. برایان‌فی می‌گوید علم اجتماعی متعهد باید سه مشخصه داشته باشد: ۱- پذیرش

اگر شما یک نظریه را با یک رد تجربی باطل کردید، شاید در آینده همان تجربه نظریه شما را تایید کرد. نقد دیگری که بر ابطال‌گرایی وارد است این است که از کجا معلوم این تجربه همان تجربه مبطل نظریه ما باشد و بالاخره آخرین مناقشه بر ابطال‌گرایی این است که طرح یک نظریه برای خود منطق و ساز و کاری دارد. مگر نظریه خود به خود و بی هیچ زمینه پیشین ایجاد می‌شود؟

نمی‌کردیم. بلکه چندین بار این کار را انجام دادیم. ولی در ابطال‌گرایی با یک بار رد تجربی یک نظریه ابطال می‌شود. انتقاداتی به پوزیتیویسم و فرض استقراء گرائی آن وارد شده است. فرض استقراء این است که بر مبنای مشاهدات مکرر گذشته، ما آینده را پیش‌بینی می‌کنیم. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر دین در حال تغییر بود آیا شما می‌توانید درباره آینده بر مبنای گذشته نظر بدهید. همین نقد بر ابطال‌گرایی هم وارد می‌شود که

